

اوضاع سیاسی، موقعیت طبقات و فرصت های اجتماعی چپ

ناصر پیشرو

کشمکش های جامعه و رژیم، ایران را در بستر دوره ای دیگر از تحولات سیاسی قرار داده است. شکست اصلاحات سیاسی که هدف آن تغییر آرایش رژیم اسلامی، به حاشیه راندن جنبه های نامتعارف آن و ایجاد فرصت های اجتماعی برای بخش های دیگر بورژوازی، جهت مشارکت در قدرت سیاسی بود، با بن بست روبرو شده است و به موازات آن، نا آرامی در جامعه افزایش یافته و زمینه های رشد جنبش های اعتراضی و اجتماعی را بگونه ای تقویت کرده که نه بازگشت به گذشته برای رژیم امکان پذیر است و نه حفظ وضع موجود. همین نکته طبقات اجتماعی را وادار خواهد کرد که با آرایش و نقش های دیگری فراتر از آن چه که تاکنون بوده است، وارد صحنه شوند.

بورژوازی و دولت نامتعارف

شکست پروژه اصلاحات سیاسی، و به حاشیه رفتن دوم خرداد بعنوان موتور محرکه این پروژه رشد نا آرامی ها در جامعه، گروهبندی های بورژوازی رادر یک دوره انتقالی پر از کشمکش، برای هویت یابی آن دسته از گروهبندی ها و یا اتحاد های بورژوازی قرار داده است که بتوانند نسبت به درجه رشد تحولات، نقش هژمونیک در فضای پر شتاب سیاسی ایفا کند. شکست اصلاحات سیاسی نتیجه عوامل درهم تنیده متعددی است که دو فاکتور در بررسی آن از همه مهم تر است. یکی مقاومت جامعه در برابر رژیم که تداوم اوضاع کنونی را ناممکن می کند و دیگری دولت نامتعارف سرمایه داری مذهبی و رژیم اسلامی با دالان تودرتویی از تضادها و کشمکش ها بر پیکره این دولت است. گرایشات، جناحها و گروهبندی های اسلامی که هر یک از آنها از طریق جایگاهشان در قدرت سیاسی منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی معینی داشته و دارند. ادغام آپارات دولتی یعنی دیوان سالاری، مراجع متعدد تصمیم گیری، دادگاهها و نهادهای نظامی با هویت ایدئولوژیک اسلامی، که به اشکال پیچیده ای در حفظ این منافع موثراند، پروژه اصلاحات سیاسی را که مدافعین آن یک سرش در رژیم و سر دیگر آن، بخش های متفاوت بورژوازی جدا از قدرت دولتی بوده است، با شکست روبرو کرد.

شکست پروژه اصلاحات سیاسی، اما نباید به مثابه خاتمه هژمونی بورژوازی بر فضای سیاسی جامعه تلقی شود. در دوره بازار گرمی اصلاح طلبی، بورژوازی نشان داد که با همه عقب ماندگی اش، کارکشته است و این آمادگی را یافته است، که بتواند بصورت کم و بیش یکدست، هر جنبشی را از خواسته های بنیادین اش تهی نماید و هژمونی خود را بر آن اعمال کند. طرح یکرشته از خواسته های عرفی برای نسل جوان و استفاده از پتانسیل آنها در پیشبرد سیاست های خود، سناریوهایی نظیر نسبت فرهنگی و فمینیسم اسلامی برای جنبش زنان، آکادمیکی کردن مارکسیسم در محافل دانشگاهی برای جلوگیری از رشد جنبش سوسیالیستی، به پیش کشیدن طرح خودمختاری فرهنگی برای مردم کردستان، وعده تشکیل های صنفی جورواجور برای کارگران و... از آن جمله اند. حضور رژیم اسلامی با ناهنجاری های دینی و فشارهای که از این طریق به مردم روا می شود. موقعیت ضعیف جنبش سوسیالیستی و آشفتگی های چپ و چرخش بخشی از آنها بسوی سناریوی اصلاحات سیاسی، به بورژوازی امکان تحرک و جولان بیشتری داد که در دوره رونق اصلاح طلبی، هژمونی خود را بر فضای سیاسی جامعه اعمال کند.

بلحاظ موقعیت عینی یعنی پایه های تحرک اقتصادی سرمایه و مختصات سرمایه نئو لیبرالی در جهان امروز، نیز شرایطی فراهم شده که بورژوازی بصورت یک پارچه تر عمل کند. طی دهه گذشته ما شاهد چرخش تقریباً تمامی جریان های بورژوازی بسوی سیاست های اقتصادی لیبرالیسم جدید، در ایران بوده ایم. امروز جریانات رژیمی نظیر مجاهدین انقلاب اسلامی نیز از اقتصاد دولتی فاصله گرفته و از « اقتصاد رقابتی بازار آزاد » سخن می گویند. بورژوازی اپوسیون نیز

یکی از مهمترین بستر حضورش را با شعار « ادغام در جامعه جهانی » در این عرصه جستجو می کند. حتا مجموعه عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجب گردیده که رفرمیسم سابق چپ نیز با کاراکتری که به بورژوازی لیبرال بیشتر شباهت دارد، در تحولات سیاسی نقش آفرینی کنند. اگر چه تنمه های از آنها به این چرخش معترض باشند.

با شکست اصلاحات سیاسی، اما مهمترین گره کلیدی بورژوازی هنوز پا برجاست. دولت نامتعارف. دولتی که به طرز حیرت آوری با مذهب درهم آمیخته، و بشکل پیچیده ای با منافع سیاسی و اقتصادی گرایشات اسلامی گره خورده است، جامعه را در مسیر انفجارهای سیاسی قرار داده و مانع از این شده است که بورژوازی بر مدار نیازهای سرمایه امروز قرار گرفته و گرایشات متفاوت آن در هدایت اقتصاد و سیاست کم و بیش همسان عمل کنند.

مجموعه عوامل فوق اپوزیسیون بورژوایی را به اجبار به انتخاب های دیگری می کشاند. کوشش آنها از این پس در این مسیر قرار می گیرد که ابتکار عمل، برای مهار جنبش ها و هدایت هوشمندانه آنها را بگونه ای در دست بگیرند که ضمن حفظ ساختار دولت بورژوایی از این جنبش ها برای زدن ناهنجاری های مذهبی و کنار زدن کم دردسر رژیم و یا دستکم بخش های افراطی آن بهره برند. در اینجا اما یک تناقض اساسی نهفته است. اگر جنبش های سیاسی و اجتماعی به گونه ای تحرک پیدا کنند که رژیم اسلامی را سرنگون کنند، خطر ریزش دولت بورژوایی بمشابه مهمترین رکن تحرک سرمایه را در پی خواهد داشت و جنبش های سیاسی و اجتماعی و بویژه جنبش طبقاتی کارگران را گسترش داده و فرصت اجتماعی برای رشد چپ فراهم می شود و اگر گرایشات بورژوایی خارج از قدرت به وضع موجود گردن نهند، از گردونه اثر گذاری بر اوضاع سیاسی خارج خواهند شد. این دوگانگی، واقعیتی است که به بورژوازی تحمیل شده است. نیاز به جنبش ها برای عبور از شرایط موجود و وحشت از احتمال عدم مهار آنها.

هیچ کس نمی تواند دقیق چشم اندازه های آتی را از پیش ترسیم کند. اما فاکتورهای ابژکتیو و سوژکتیوی وجود دارد که می توان با اتکا به آنها مسیر های احتمالی آتی را بررسی نمود. هم اکنون اراده واحد در بالا برای اداره جامعه وجود ندارد. اعتصابات کارگری و اعتراضات عمومی را می توان مشاهده کرد. شورش های شهری و اعتراضات شبانه جوانان که این دو نشان دهنده پتانسیل عظیم سرنگونی در جامعه است هر چند وقت یکبار و به بهانه های مختلف رخ می دهند، بدون آنکه با خواسته های معین و بر پایه روش های مدرن که در تشکل یابی برجسته می شود. همراه باشند. با این همه این گونه حرکتها به تنهایی نمی تواند به جابجایی قدرت منجر شود.

نکته اساسی این است که با همه اعتصابات و اعتراضات، جامعه وارد یک موقعیت انقلابی نشده است. و با وجود فقدان اراده واحد در بالا هنوز نشانه هایی اولیه آن یعنی اعتصابات عمومی - سیاسی جلوه گر نشده است. بویژه آنکه جنبش نفت گران و کارگران صنایع بزرگ که می تواند شالوده های حیات رژیم را با خطر های اساسی روبرو کنند، هنوز به میدان نیامده اند. اما امکان تکان های سیاسی نابهنگام با توجه به انبوه تضادها در جامعه را نباید از نظر دور داشت. پیش تر گفته شد که شکست پروژه اصلاحات سیاسی، بورژوایی را به انتخاب های دیگری فراسوی دوم خرداد می کشاند و خود جبهه دوم خرداد نیز از درون با شکاف های وسیعی تری روبرو می شود. هر چه که اعتراضات اجتماعی و سیاسی تداوم یابد. هر قدر که جنبش های اعتراضی و اجتماعی گسترش یابند، شکاف های قدرت سیاسی عمیق تر و بازیگران صحنه تغییر می کنند. بنابراین متناسب با درجه رشد جنبش های سیاسی و اجتماعی آتی سناریو های دیگری چون آشتی ملی و بازیگرانی نظیر ملی - مذهبی ها از جانب رژیمی ها بجلو صحنه می آیند و اگر رژیم با آماج های غیر قابل کنترل روبرو شود میدان برای بخش های دیگر اپوزیسیون بورژوایی فراخ تر می شود.

اپوزیسیون بورژوایی و رفراندم

رشد اعتراضات اجتماعی و شکست اصلاحات سیاسی همه گرایشات بورژوایی را مجاب نموده که برای هژمونی بر فضای سیاسی از تیزی خواسته های اجتماعی بکاهند، این خواستها را با شعارهای کلی و عمومی ناروشن و مبهم نظیر

دموکراسی و یا تکیه به نیازهای عرفی گره بزنند. پس از شکست اصلاحات یک شعار محوری – فراندنم – به مرکز خواسته های بورژوازی خارج از مادون قدرت و بخش های از سرخوردگان رژیم شده تبدیل شده است. با وجودی که تعبیرهای متفاوتی از این شعار موجود است و حتا دوم خردادی ها هم سعی کردند این شعار را در محدوده جناح های رژیم بکار برند اما این شعار در آینده بازار گرمی بیشتری خواهد یافت. در صورت نا آرامی های سیاسی این شعار با هر روایتی که از آن وجود داشته باشد قدرت بسیج عمومی داشته و می تواند دولت بورژوازی را از پیامدهای خطر آفرین مصون بدارد.

اما این سؤال در برابر چپ های مدافع این شعار قرار دارد: اینکه بطور واقعی چه کسانی می توانند فراندنم را برگزین کنند؟ مادام که مصلحت حفظ بیضه اسلام مطرح است، فراندنم می تواند در آینده بعنوان برکه عبور ملی – مذهبی ها به ساختار قدرت منجر شود و این هم درست در شرایطی رخ خواهد داد که رژیم خطر را در بیخ گوشش حس کند و برای حفظ دستگاه نظامی و بوروکراتیک خود و تضمین عدم حذف مشاطه گران اسلامی در بافت قدرت به آن تن دهد. و اگر رژیم اسلامی با آماج جنبش های انقلابی روبرو شود و جامعه وارد یک موقعیت انقلابی شود، با در نظر داشتن اینکه در موقعیت انقلابی مکانیسم های رای گیری شدیداً آسیب پذیر است و بیشتر تعادل توازن طبقاتی، معیار قدرت سیاسی احتمالی آتی را رقم زند. بورژوازی اما می تواند با اتکا به این شعار و با مکانیسم های داخلی و بین المللی ای که سرمایه در اختیار دارد، از قدرت دوگانه در جامعه جلوگیری کرده، دولت بورژوازی را از آماج های جنبش های انقلابی مصون داشته و اپوزیسیون بورژوازی را بر پیکر آن بنشانند. این یک گیج سری محض است که شعار فراندنم در شرایط کنونی جامعه ایران با مشروعیت رژیم های برآمده از انقلاب توسط شهروندان یکی گرفته شده و یا همسان جلوه داده شود. همه گرایشات بورژوازی با هر تصویری که از شعار فراندنم داشته باشند، خاصیت مهم آن را در شرایط برآمدهای انقلابی بخوبی می شناسند.

جنبش طبقاتی کارگران

شکست اصلاحات سیاسی به همان نسبت که گرایشات بورژوازی را در موقعیتی متناقض قرار داده است، زمینه های مادی برای تحرک جنبش طبقاتی کارگران و فرصت های اجتماعی برای چپ پیشرو سوسیالیستی را نیز فراخ تر می کند. مکانیسم تحولات اجتماعی جاده ای یک طرفه نیست که همه مسیر حرکت را بورژوازی تعیین کند. بجلو آمدن جنبش های اعتراضی و اجتماعی و در مرکز آنها جنبش طبقاتی کارگران می تواند بسیاری از فاکتورها را تغییر دهد. طی سالهای گذشته جنبش طبقه کارگر افت و خیزهای داشته است. تعداد اعتصابات کارگری چند سال اخیر بگونه ای بوده که در دهه گذشته کم سابقه بوده است. بخش زیادی از این اعتصابات مربوط به کارگران صنایع نساجی و در استان های اصفهان آذربایجان شرقی، تهران و یزد بوده است. بعلاوه کارگران صنایع لولزم خانگی، لاستیک سازی و ... بارها و بارها دست به اعتصاب زدند. پاسخ مجلس دوم خردادی به کارگران نساجی و اعتصابات بی شمار آنها اخراج سازی و بازخريد بود. و قرار است که یکصد هزار کارگر دیگریه پارکینگ های بیکاری فرستاده شوند. حکومت «قانون» خاتمی حتا قانون کار رژیم اسلامی را به زیر گرفت. تصویب لایحه « بازسازی و نوسازی صنایع» در کنار حذف کارگاه های کمتر پنج کارگر از شمول قانون کار که پیش تر به تصویب رسیده بود، میلیونها کارگر را به همراه خانواده هایشان به کام تنگ دستی بیشتر سوق می دهد.

بموازات این قوانین حزب اسلامی کار که بعنوان بازوی سیاسی کنترل حرکت کارگران موجودیت یافته است و صنفی کردن روند حرکت خانه کارگر، ترفندهای دیگر رژیم برای کنترل محیط کار بوده است. طرح نهادهای صنفی در محیط کار نیز در پیچ و خم دیوانسالاری نهادهای رژیم ضد کارگر مشمول بالا و پائین شدن است.

ملاحظات بر اعتصابات کارگری طی سالهای گذشته بیان گر دوگانگی در تعدد و اشکال مبارزات کارگری از یکسو و طرح مطالبات آنها از سوی دیگر است. شکل مبارزات کارگری چنان گسترش یافته که تنها در سطح محیط کار محدود نبوده

و به تجمع های کارگری و گرد هم آیی کارگران کارخانه های مختلف و اعتراضات خیابانی کشیده شد. در عین حال بار خاسته های دیگر نظیر تشکل مستقل کارگری و یا افزایش دستمزد، کمتر از تلاش برای پرداخت دستمزدهای عقب افتاده بود که این بیان گر وخامت بیشتر سطح زندگی کارگران است. همچنین باید در نظر داشت که اعتصابات کارگری در سالهای گذشته بجز موارد معدودی کمتر مورد حمایت بخش های دیگر طبقه بویژه در صنایع کلیدی نظیر کارگران صنعت نفت، اتوموبیل سازی، ماشین سازی و... قرار گرفت که اوضاع وخامت بار اقتصادی و وحشت از اخراج سازی مهمترین دلیل آن است. این نکات، نمایشگر شکاف در بین بخش های مختلف طبقه کارگر است.

با این همه کارگران از مبارزات خود تجربه می اندوزند. از بتن این مبارزات پیشروان جدید کارگری ساخته می شوند. نوعی سازمانیابی ناپیدا که در پیوند کارگران کارخانه های متفاوت نساجی و گردهم آیی مشترک آنها به نمایش گذاشته شد بیان گر این واقعیت است که با وجود اختناق شدید و ترفندهای نهادهای ضدکارگری رژیم، هنوز کارگران بیش از هر گروه اجتماعی دیگر، جستجوگر سازمانیابی خویش اند.

باوجود آنکه مبارزات کارگری در بخش های معین و بیشتر حول مطالبات اقتصادی جریان داشته است، اوضاع سیاسی جامعه که نه بازگشت به گذشته را امکان پذیر می کند و نه شرایط منجمد کنونی را ماندگار می سازد، زمینه های تحرک جنبش های اجتماعی و سیاسی را تقویت می نماید. بدون حضور جنبش طبقاتی کارگران و مهمترین بخش های صنعتی، امکان گشایش سیاسی جدی در جامعه کمتر محتمل است. این تناقض یک واقعیت است که بورژوازی برای رهایی از وضعیت کنونی ناچار است که به دشمن طبقاتی اش نیاز داشته باشد. اما تمامی کوشش خود را بکار خواهد برد که به موازات این نیاز، اهرمهای مهار آن را نیز بکار بگیرد. کارگر بی افق، که ایستارهایش مطالباتی محدود باشد، کارگری درخود نه کارگری برای خود و برای انقلاب کارگری و برای به پیش کشیدن مطالباتی پیشرو برای کل جامعه، همواره آرزوی بورژوازی بوده است. بورژوازی خوب می داند که شرایط برای اینکه جنبش سوسیالیستی فضای سیاسی جامعه را تسخیر کند، مساعد نیست. اما هر درجه از رشد جنبش طبقاتی کارگران زمینه های رشد گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر و جنبش انقلابی سوسیالیستی را تقویت می کند و نکته اساسی در ارزیابی از اوضاع سیاسی برای چپ سوسیالیستی دقیقاً همین جاست.

چرخش های چپ و بازگشت پوپولیسم

در دوره بازارگرایی اصلاح طلبی، بسیاری از چپ ها را چرخاند. رفرمیسم چپ که مهمترین گروه بندی آن اکثریت بود، بساطش را جمع کرد و با جنون خاتمی پرستی می رود که در قامت یک جریان بورژوا لیبرال قد علم کند. تا آنجایی که به چپ رادیکال مربوط می شود پوپولیسم در سیمای جدیدی دوباره به صحنه بازگشت. در جایگاه میانه بازی، در هیبت سرنگونی خواهی بی افق، در قامت مدرنیسم و... . گویی انهمه « نقد» از پوپولیسم که در دوران رکود سیاسی بازارگرایی یافته بود به جنگ زرگری در بازار طلا فروشان بیشتر شباهت داشته است.

جناح راست و میانه چپ چنان مرعوب فضای اصلاح طلبی شد که حتی دموکراسی طلبی عام را هم، از خاطر برد و کارشان به آنجا کشیده شد که با همه هیاهو بر سر « دموکراسی و آزادی بی قید و شرط»، فراخوان شرکت در انتخابات یکی از بدنام ترین رژیم های سیاسی جهان را صادر کردند.

پس از شکست اصلاحات، فضا بگونه ای دیگر تغییر کرده است. اکنون پوپولیسم راست و میانه به شیوه دیگری سربلند کرده اند. در سیمای سرنگونی طلبی و جمهوری خواهی. بلوک دموکراسی حی و حاضر را مدام باد می زنند، بازمانده های سابقا چپ در حال بازسازی « جمهوری لائیک» اند، ناهار بازار جمهوری خواهی با چاشنی دموکراسی و پارلمان پر رونق شده است.

عده دیگری با وجود رادیکالیسمشان، پوپولیسم را مدرنیزه کردند. مدرنیسم با هیاهو و هوچیگری جایگزین سوسیالیسم شد و از کمونیسم و کارگر چیزی جز تابلوی اعلانات باقی نماند. بخش های دیگر چپ نیز از پوپولیسم رادیکال، فرقه گرایی و

بی افقی جدا نشده است. رادیکالیسم بخشی از این چپ چنان مفتون گذشته است که به سنگ وارگی بیشتر شباهت دارد. با عالم گذشته چنان درهم آمیخته، که واقعیت امروزش را با او هام آینده توجیه می کند. خود ما هم با وجود جثه محدودمان از عوارض بیماری های چپ مصون نبوده ایم پایبندی در گذشته داشته ایم و با تردیدهایی به وضعیت کنونی خود چسبیده ایم. این وضعیت چپ در خارج از جامعه است و همین نکته، یعنی جدایی از جایگاه اجتماعی، و خامت اوضاع را تشدید کرده است. وضعیت چپ در داخل جامعه نیز چندان مساعد نیست. با انتخاب و یا به اجبار اختناق، عرصه فعالیتش در عرصه محافل مربوط به جنبش های مختلف محدود مانده است.

فرصت های اجتماعی چپ

با این همه موانع و مشکلات، تصویری این چنین مغشوش سرنوشت محتوم چپ نیست. مدتهاست که حرکتی در راستای همکاری، و اتحاد ها آغاز شده است. اگر چه این اتحادها و همکاری ها از تعارضات سیاسی جدا نبوده و نیست، اما تداوم همکاری در اشکال مختلف مثبت است. صرف نظر از این همکاری ها، رگه هایی متفاوتی از سوسیالیسم انقلابی، انتقادی و کارگری در اشکال گروهی، محفلی و ... در حال شکل گیری است که در آینده می تواند به همگرایی هایی نیز منجر شود.

پایه های مادی چپ جامعه، بر اثر تشدید قطب بندی طبقاتی (بویژه در میان نسل جوان و آینده آن) و نیاز به خواسته های آزادیخواهانه و مطالبات پیشرو، (بالاخص برای زنان) تقویت شده است. همین شرایط در کنار انجماد قدرت در بالا، زمینه های بجلو آمدن جنبش های سیاسی، اجتماعی و طبقاتی را گسترش می دهد. این شرایط ابژکتیو فرصت هایی برای رشد جنبش سوسیالیستی پدیدمی آورد. در تمامی پیوندهایی که کمونیستها فرصت رشد پیدا کرده اند مقاطعی بوده که جنبش های سیاسی و طبقاتی در صحنه تحولات اجتماعی ظاهر شده اند. در اینجا اما تنها از فرصت های اجتماعی به عنوان یک زمینه مادی سخن گفته می شود نه الزامات و روندهای خودبخودی. پیش شرط اساسی رشد جنبش سوسیالیستی این است که سوسیالیستها شرایط فعلی را با اتحاد و همگرایی به آمادگی سیاسی برای دخالتگری در اوضاع متحول کنونی تبدیل کنند و تمامی کوشش های خود را بکار بگیرند که جنبش های فوق با خواسته های معین و با تشکل یابی خود قد علم کند. با وجود اینکه در شرایط کنونی احتمال انقلاب کارگری ضعیف است، چپ سوسیالیستی باید بیش از گذشته بر ضرورت آن تاکید کند. این ایستاری است که افق سوسیالیستی را از سراب بورژوازی و پوپولیستی تفکیک می کند و چشم انداز دیگری را فراتر از نظم سرمایه سالار، موجود ترسیم می کند.

نوامبر دوهزار و یک – آذرماه هزار و سیصد و هشتاد